فروغی از سیمای نهمین آفتاب

حکیمه خاتون دختر امام کاظم علیه السلام می فرمود:

«روزی برادرم امام رضا علیه السلام مرا خواست و فرمود: ای حکیمه! امشب، فرزند مبارک خیزران، متولد می شود. حتما در وقت تولد او حاضر باش.

من خدمت امام ماندم. شب هنگام آن حضرت، من و بانوان مسؤول وضع حمل را به اتاقی آورد و خود بعد از آن که چراغی برایمان روشن کرد، بیرون رفت و در را هم بست تا حضرت خیزران درد زایمان گرفت. ما خواستیم کاری بکنیم چراغ خاموش شد. ما به یک باره در اندوه و ترس فرو رفتیم. در همان لحظات وحشت و دلهره بود که خورشید امامت طلوع کرد. پرده ای نازک مانند لباس بر تن داشت که نوری از آن بر می خواست و تمام اتاق را روشن می کرد. من کودک را برداشتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از صورتش دور کردم. در این لحظه، امام رضا علیه السلام نیز وارد شد. بعد از آن که به او لباس پوشاندیم، او را از ما گرفت; در گهواره قرار داد و به من سپرد و فرمود: از این گهواره جدا مشو.

وقتی روز سوم شد، کودک چشمان خود را به سوی آسمان گشود; به طرف راست و چپ نگاه کرد و با زبان فصیح فرمود:

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ».

من با دیدن چنین حالتی، زود خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و آنچه را دیده بودم، بازگو کردم.

فرمود: آنچه بعد از این از عجایب احوال او خواهی دید، زیادتر از چیزهایی است که تا حال دیده ای » .(1)

و به این ترتیب امام محمدتقی، جوادالائمه، در روز دهم ماه رجب سال 195 ه . ق. و یا به قول برخی روز جمعه پانزدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان(2)از بانویی گرانقدر به نام سبیکه - که بعضی به او خیزران، ریحانه و سکینه(3)نیز گفته اند - در مدینه طیبه(4)به دنیا آمد. او صورتی گندمگون داشت و کنیه اش ابوجعفر و ابوعلی و القابش نیز تقی، جواد، مختار، منتجب، مرتضی، قانع، عالم و ... بود.(5)

هرچند میلاد این نور پاک، مایه شادمانی برای اهل بیت علیه السلام بود، اما حضرت رضا علیه السلام از همان روزهای نخست با ذکر مصیبت های فرزندش، جواد الائمه، همگان را از شهادت جانگدازش آگاه می نمود. از جمله می توان خبر کلثم بن عمران را نقل کرد که می گفت:

«وقتی امام محمدتقی به دنیا آمد، امام رضا علیه السلام فرمود:

حق تعالی فرزندی به من بخشیده که شبیه موسی بن عمران است که دریاها را می شکافت و مانند عیسی بن مریم است که خداوند مادر او را مقدس گردانید و طاهر و مطهر آفریده شد. این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و اهل آسمان ها بر او خواهند گریست و خداوند بر دشمن او و کشنده او و ستم کننده به او غضب خواهد کرد و بعد از قتل او از زندگانی بهره ای نخواهد دید. و به زودی به عذاب الهی خواهد رسید» .(6)

در سایه پدر

هرچند دوره ای که جواد الائمه علیه السلام در آن حضور پدر را درک کرد، چندان طول نکشید ولی از همین دوره اندک نیز اطلاعاتی چند بر جای مانده است. این دوره خود به دو دوره تقسیم می شود:

1- قبل از مسافرت امام رضا علیه السلام به طوس

2- بعد از آن.

در دوره اول عموما امام رضا علیه السلام درصدد معرفی حضرت و بیان لیاقت های فرزندش برای امامت و ابراز شایستگی های وی بود. البته این امر با توجه به فتنه های واقفیه لازم بود. مسعودی از قول زکریا بن آدم در این باره می گوید:

«در محضر امام رضا علیه السلام بودم، ابوجعفر علیه السلام را که کمتر از چهار سال داشت، آوردند. ابو جعفر در حضور پدر نشست و دست خود را بر زمین زد و سرش را به طرف آسمان بلند نمود و مدتی طولاتی به فکر فرو رفت. امام رو به فرزندش کرد و فرمود:

«بنفسی انت لم طال فکرک؟ ; قربانت گردم! چرا این گونه در فکر فرو رفته ای؟»

حضرت جواد فرمود: به خاطر مصیبت هایی که بر مادرم زهرا علیها السلام وارد شد. سوگند به خدا، آن دو نفر را از قبر بیرون می آورم، سپس با آتش آن ها را می سوزانم و بعد خاکستر آن ها را به طرف دریاها پراکنده می کنم. امام رضا علیه السلام در این لحظه فرزندش را در آغوش کشید; دلداری داد; بین دو چشم او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت! تو مقام امامت داری.»

به هر صورت این مقطع زمانی 5 سال طول کشید; یعنی، از سال 195 ه . ق. (تولد امام جواد) تا سال 200 ه . ق. (زمان هجرت امام رضا علیه السلام به خراسان)

نگران پدر

در سال 200 هجری که مامون الرشید امام رضا علیه السلام را به اجبار به خراسان فرا خواند، امام رضا همراه فرزندش جواد الائمه به مکه مشرف شد. امیة بن علی می گوید:

«من نیز در این سفر همراه امام بودم. وقتی امام طواف وداع را انجام داد و برای خواندن نماز طواف نزد مقام ابراهیم علیه السلام رفت، دیدم که یکی از خدمتگزاران امام رضا علیه السلام ابوجعفر (امام جواد) علیه السلام را روی شانه اش نشانده، طواف می دهد. بعد از طواف ابوجعفر علیه السلام از شانه او پایین آمد و در حجر اسماعیل علیه السلام نشست. مدتی منتظر شدیم. ولی آمدن او طول کشید. موفق، خدمتگزار امام سراغ او رفت و گفت: فدایت شوم! حرکت کنید برویم. اما ابوجعفر علیه السلام از جای خود حرکت نکرد. غم و اندوه در چهره اش نمایان بود. فرمود: از جای خود برنمی خیزم، مگر آن که خدا بخواهد. موفق نزد امام رضا علیه السلام برگشت و موضوع را با حضرت در میان گذاشت. امام خود نزد فرزندش آمد و از او خواست برخیزد ولی او حرکت نکرد و فرمود: از جای خود بلند نمی شوم. چگونه برخیزم! من با چشم خود دیدم چگونه شما با خانه خدا وداع کردی! من فهمیدم که دیگر امیدی به بازگشت ندارید و سرانجام با اصرار پدر از جای برخاست و راهی شد» .(7)

آری، امام رضا علیه السلام نیز خود به شهادتش در این سفر آگاه بود. لذا در ابتدای سفر قبل از خروج از مدینه، اعضای خانواده را فراخواند و دستور داد برایش بگریند. آن گاه دست ابوجعفر علیه السلام را گرفت و او را کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. دست ابوجعفر را روی دیواره قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، دست او را به قبر چسباند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست فرزندش را حفظ کند ... آن گاه تمام وکلای خود را دعوت کرد و دستور داد از ابوجعفر علیه السلام اطاعت کنند و مخالفتی به خرج ندهند.(8)

به این ترتیب امام رضا علیه السلام راهی خراسان شد. در این دوره (200 ه . ق.) تا زمان شهادت (203 ه . ق.) ارتباط بین امام رضا علیه السلام و فرزندش، جواد علیه السلام، به وسیله نامه صورت می گرفت. در یکی از نامه ها می خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحیم.

فرزندم! خداوند به تو عمر طولانی عنایت فرماید و تو را از آزار دشمنانت مصون بدارد. فرزند عزیزم! پدرت به قربانت! همه مال و اموال من در اختیار تو است. من اکنون زنده و سر پا هستم اما از فراق تو دلخسته و غمناک می باشم. امیدوارم با رفتار نیک با خویشاوندان و کمک مالی به آنان خداوند راه رشد و صلاح را برای تو فراهم گرداند ... .(9)

آری، این نگرانی و دلتنگی های امام رضا علیه السلام ادامه داشت تا آن که زمان شهادت آن حضرت فرا رسید.

شیخ طبرسی به نقل از امیة بن علی می نویسد:

«روزی ابوجعفر علیه السلام خدمتکار خود را خواست و فرمود: اهل خانه را گردآور و بگو برای ماتم آماده شوند. من پرسیدم: برای ماتم چه کسی؟ فرمود: برای ماتم بهترین اهل زمین. و بعد از چند روز خبر رسید که امام رضا علیه السلام در همان روز که امام محمدتقی امر به ماتم کرد، به شهادت رسیده است » .(10)

رویداد / زمان

1. تولد امام جواد علیه السلام / 195 ه . ق.

2. هجرت امام رضا علیه السلام به خراسان / 200 ه . ق.

3. سن امام جواد هنگام هجرت پدر / در حدود 6 سال

4. شهادت پدر / 203 ه . ق.

5. سن امام هنگام شهادت پدر / حدود هشت تا نه سال (×)

6. هجرت امام جواد به بغداد / 204 ه . ق (10 سالگی)

7. شهادت امام جواد / 220 ه . ق آخر ذی قعده (25 سالگی) 25 سال و دو ماه و 18 روز (××)

8. مدت امامت حضرت جواد / 17 سال

بعد از این مرحله نوبت آن بود که امام نوجوان، ابو جعفر، محمدتقی علیه السلام بر سر جنازه پدر حاضر شود; او را غسل دهد; دفن کند و نماز بخواند زیرا تنها معصوم را معصوم به خاک می سپارد و نماز می خواند. اما این واقعه چگونه روی داد و امام محمدتقی هشت، نه ساله چگونه از مدینه به خراسان آمد! حمیری و قطب راوندی به سند صحیح از معمر بن خلاد نقل کرده اند که: «امام محمدتقی روزی به من فرمود: ای معمر! سوار شو.

گفتم: به کجا؟ فرمود: سوار شو و کاری نداشته باش. چون با حضرت به صحرا رسیدم، فرمود: این جا بایست. آن جناب ناپدید شد و بعد از ساعتی برگشت. پرسیدم: فدای تو شوم! کجا بودی؟ فرمود: به خراسان رفتم و پدر مظلوم و غریبم را دفن کردم » .(11)

از آخر صفر (203 ه . ق.) زمانی که امام رضا علیه السلام در 55 سالگی به شهادت رسید، (12)حضرت ابوجعفر علیه السلام به عنوان نهمین امام معصوم در هشت سالگی عهده دار هدایت شیعیان شد. هرچند در این دوره خطیر، توصیه ها و وصایای امام رضا علیه السلام می توانست موجبات پذیرش امامت امام جواد از سوی شیعیان را فراهم سازد; مطالعه دقیق کتب تاریخی نشان می دهد که این توصیه ها تنها در خواص یاران مؤثر بود و عموم مردم ظاهربین منتظر دلایل عقل پسندی بودند. به این خاطر نوعی بحران دردآوری پیرامون پذیرش امامت جواد الائمه در حال شکل گرفتن بود که حتی به تدریج برخی یاران خاص را نیز شامل می شد. از این روی امام باید صاحب ویژگی هایی باشد تا بتواند گروه های مختلف را مجاب کند و آنان را به سوی پذیرش خورشید حقیقت راهنمایی کند.

علم بی پایان امامت شاخصه ای بود که به تدریج این گروه ها و دل های پراکنده را گرد آورد.

علامه محمدباقر مجلسی می نویسد:

«وقتی امام رضا علیه السلام شهید شد، ابوجعفر علیه السلام حدود هفت سال و چند ماه داشت. مردم بغداد و حوالی، درباره امامت آن حضرت اختلاف پیدا کردند. لذا بزرگانی مانند: ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمان بن حجاج، یونس بن عبدالرحمان و ... در خانه عبدالرحمان بن حجاج گرد آمدند و به یکدیگر تسلیت گفتند. در بین مجلس یونس بن عبدالرحمان برخاست وگفت: گریه بس است! تکلیف امامت چه می شود؟ مسائل دین را از چه کسی باید پرسید و تا کی باید صبر کرد که ابوجعفر بزرگ شود و بتواند پاسخگوی مسائل و ادای حق امامت باشد؟ ریان بن صلت که از شنیدن چنین سخنی اراحت شده بود، از جا برخاست و گلوی یونس را گرفت و داد زد: معلوم شد ایمان تو ظاهری بوده، در باطن درباره امامت گرفتار شک هستی. اگر امام جواد با عنایت خدا به این مقام رسیده است، اگر کودک یک روزه هم باشد، مانند پیرمرد کهنسالی دارای علم و فضیلت خواهد بود. اگر از جانب خدا نباشد، اگر هزار سال هم عمر کند، مانند یکی از مردم خواهد بود. ... سرانجام موعد حج رسید و فقیهان، دانشمندان بغداد و ... در قالب گروه هشتاد نفری عازم حج شدند. آنان به مدینه وارد شدند و راهی خانه امام صادق علیه السلام - که غیر مسکونی بود - شدند و مجلس بزرگی تشکیل دادند. ابتدا عبدالله فرزند موسی بن جعفر علیه السلام و عموی امام جواد وارد شد و خود را در معرض دیگران قرار داد اما به زودی معلوم شد چیزی از علم ندارد. طولی نکشید که موفق بن هارون خدمتگزار امام خبر ورود حضرت را داد. امام علیه السلام حاضر شد و تمام مسائل را جواب داد و به عمویش هم گفت:

«لم تفتی عبادی بما لم تعلم و من الامة فی هو اعلم منک؟ ; چرا برای بندگان من به چیزی که آگاهی نداشتی، فتوا دادی؟ در حالی که میان امت اعلم از تو وجود داشت » .(13)

آری حتی مرحوم کلینی و ابن شهرآشوب نقل کرده اند که در یک مجلس یا چند روز متوالی، سی هزار مساله از سخت ترین مسائل پرسیدند و امام علیه السلام همه را جواب داد.(14)

هجرت اجباری به بغداد

به این ترتیب به مرور بستری آرام برای پذیرش امامت وی ایجاد شد. این امر برای خلیفه عباسی ناخوشایند بود. چون بار دیگر مشروعیت وی - همان گونه که در عصر امام رضا زیر سؤال رفت - زیر سؤال می رفت. از این روی وی کوشید قبل از آن که این نهال علوی به خوبی ریشه در دل شیعیان بدواند، وی را به خراسان فرا خواند و مانع از ایجاد ثبات و آرامش در زندگی و فعالیت های او شود. از این روی یک سال(15)بعد از شهادت امام رضا علیه السلام مامون برای آن که در ظاهر خود را از جرم و خطای کشتن امام رضا تبرئه کند و نادم نشان دهد، وقتی از سفر خراسان به بغداد آمد، نامه ای خدمت امام محمدتقی علیه السلام نوشت و با اعزاز و اکرام ظاهری وی را طلبید.(16)

خلفای عصر امام / زمان / دوره

1. محمد امین بن هارون / تا 198 / قبل از امامت

2. مامون بن هارون / از 198 تا 218 / تا سال 203 (قبل از امامت) از 203 تا 218 بعد از امامت

3. معتصم عباسی / از 17 رجب یا شعبان 218 به بعد / بعد از امامت

خلفای عصر امام و تقابل حضرت با آنان

به طور کلی حضرت جواد الائمه علیه السلام در طول امامت خود با دو خلیفه عباسی روبه رو بود که مفصل ترین آن، دوره مامون یعنی، 15 سال و بقیه عمر یعنی، تنها 2 سال در دوره معتصم عباسی بود. مامون به دلیل این که با قتل امام رضا علیه السلام دچار بدنامی و تزلزل شده بود، صلاح نمی دید که بیش از آن به آزار امام بپردازد. لذا به دلیل قدرت شیعیان در آن روزگار، تمام سعی خود را بر آرام نگه داشتن اوضاع مصروف می داشت.

یکی از شواهد موجود پیرامون قدرت شیعیان در آن دوره را می توان در زمانی مطالعه کرد که امام جواد علیه السلام به شهادت رسید و شیعیان پیکر مطهرش را از خانه بیرون آوردند در حالی که شمشیر بر شانه داشتند و با هم پیمان مرگ بستند و تصمیم خلیفه مبنی بر ممانعت از تشییع جنازه را در نطفه خفه کردند. علامه محمدحسین مظفر می نویسد: «از امثال چنین حادثه ای می توان فهمید که شیعه بغداد در آن روزگاران شمار زیادی را تشکیل می داد و از اقتدار و شوکتی برخوردار بودند» .(17)

اساسا ضعف حکومت مرکزی و شورش های موجود باعث شد تا مامون مرکز خلافت را به بغداد منتقل کند، (18)این گویای ضعیت شکننده خلیفه بود که او را وادار به تحمل امام می کرد. بنابراین ملاطفت خلیفه نه از روی دلسوزی و حفظ آبروی ظاهری که از ترس ایجاد تزلزل در ارکان حکومت خود در آن عصر خطرناک و شورش خیز بود. و بر همین اساس پذیرش این امور از سوی امام نیز به معنای بازی خوردن و آلت دست بودن حضرت جواد از سوی خلیفه نخواهد بود.

آری امام جواد چنان جایگاه و پایگاهی در بین شیعیان خود در سراسر جهان اسلام دارد که خلیفه از ترس آن ناچار می شود حضرت جواد علیه السلام را مانند پدرش امام رضا علیه السلام در قدرت سهیم کند. لذا امام این موضوع را می پذیرد و ولایتعهدی را قبول می کند با این شرط که هرگز در کاری دخالت نکند، قضاوت نکند، عزل و نصبی نکند و ... و این امر مشروع بودن کومت خلیفه را با سؤال روبه رو می کند. بنابراین هرچند این بازی از سوی خلیفه آغاز می شود، نشان از عجز و ناچاری وی در برابر نفوذ امام در دل ها دارد. حضرت با گذاشتن شروطی مبنی بر دخالت نکردن در امور، عملا ناچار شدن خود را به پذیرش به نمایش می گذارد و نقشه خلیفه را که با این هدف در صدد کسب مشروعیت است، ناکام می گذارد.(19)با این تحلیل به راحتی می توان ماهیت اساسی ازدواج اجباری امام را نیز با دختر خلیفه درک کرد. ازدواجی که در ظاهر به خاطر اعجاب خلیفه از علم و دانش امام صورت می گیرد. برخی نیز معتقدند این نرمشی بود که امام به خاطر امنیت و محفوظ ماندن شیعیان از آن بهره برد. حداقل صلاح چهل وچهار هزار نفر از سادات علوی و بنی هاشم را - که در آن عصر در حجاز، عراق، شامات و ایران پراکنده بودند و مامون هم آنان را به مرو فراخوانده و به نوعی کارگزار خود کرده بود - در نظر گرفت.(20)

خباثت تام

1- ترور شخصیت

هرچند خلیفه مجبور بود در ظاهر با امام با ملاطفت برخورد کند، سراسر اعمال وی بوی خباثت می داد و او هر لحظه در صدد ضربه زدن به امام بود و برای این هدف پلید از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید.

ابن ابی داود در این باره به نزدیکانش گفت: «خلیفه به این فکر افتاده است که ابوجعفر را نزد شیعیانش زشت و مست و آلوده به عطریات زنان نشان دهد. نظر شما چیست؟ اطرافیان جواب دادند: این کار دلیل شیعیان را و حجت آنان را از بین خواهد برد! در این بین یکی برخاست و گفت: جاسوس هایی از میان شیعیان، برای من خبر آورده اند که شیعیان می گویند: در هر زمان باید حجتی الهی باشد و هرگاه حکومت متعرض فردی که چنین مقامی نزد آنان دارد بشود، خود بهترین دلیل است بر این که او جت خداست.

ابن ابی داود نتیجه مذاکرات خود را به خلیفه گزارش کرد و او گفت: امروز درباره این ها هیچ چاره و حیله ای وجود ندارد، ابوجعفر را اذیت نکنید!» (21)و جالب این است که این همه نقشه ریختن ها بعد از آن است که حضرت به اصطلاح داماد خلیفه شده است.

2- ایجاد نقصان در چهره علمی

ابزار دیگری که خلیفه برای مخدوش کردن چهره حضرت به کار می بندد، ترتیب دادن مناظره های مختلف برای یافتن حتی یک نقطه ضعف است. وی این هدف پلید خود را در مناظراتی که برای امام رضا علیه السلام نیز ترتیب می داد، پی گیری می کرد. لذا به حمید بن مهران که می خواست با امام رضا علیه السلام مناظره کند، گفت: «نزد من هیچ چیز از کاهش منزلت وی (امام رضا علیه السلام) دوست داشتنی تر نیست » ، (22)و به سلیمان مروزی می گوید: «به خاطر شناخت خود از قدرت علمی ات تو را برای مباحثه با او (امام رضا علیه السلام) می فرستم و هدفی ندارم جز این که او را فقط در یک مورد محکوم کنی » .(23)

و البته در تمام مناظرات هر دو امام علیه السلام (حضرت رضا و جواد الائمه علیهما السلام) پیروز میدان بودند و چیزی جز خشم و حسادت برای مامون و علمای درباری نمی ماند. یکی از این مناظرات مشهور مربوط به سؤالات یحیی بن اکثم است که در مجلس خواستگاری صورت گرفت و به رسوایی عالمان درباری انجامید.

یحیی پرسید: «تکلیف کسی که در حال احرام شکار کند و آن شکار کشته شود، چیست؟»

امام جواد فرمود:

«1- این خطا در محدوده حرم صورت گرفته است یا خارج از آن؟

2- این شخص به حکم مساله عالم بود یا جاهل؟

3- این عمل را از روی عمد انجام داد یا اشتباه؟

4- این شخص برده بود یا آزاد؟

5- این شخص صغیر بود یا کبیر؟

6- برای اولین بار مرتکب شد یا سابقه هم داشت؟

7- شکار، پرنده بود یا غیرپرنده؟

8- شکار کوچک بود یا درشت؟

9- او به کار خود اصرار داشت یا پشیمان بود؟

10- روز شکار کرد یا شب؟

11- در حال احرام عمره بود یا احرام حج؟»

یحیی بن اکثم متحیر و سرگردان ماند و نتوانست پاسخ دهد و خلیفه بعد از خلوت شدن، جواب مسائل را از امام پرسید.

امام فرمود:

«1- اگر شخص محرم، در بیرون حرم شکار کند، شکار کشته شود و آن شکار پرنده بزرگ باشد، باید یک گوسفند کفاره بدهد.

2- اگر همین شکار با خصوصیت مذکور در محدوده حرم صورت گیرد، دو گوسفند کفاره بدهد.

3- اگر شکار جوجه پرنده باشد و در بیرون حرم واقع شود، یک گوسفند تازه از شیر گرفته شده، کفاره بدهد.

4- اگر همان جوجه در حرم شکار شود، کفاره اش یک گوسفند تازه از شیر گرفته به اضافه پرداخت قیمت آن جوجه است.

5- اگر شکار از حیوانات و حتی مانند گوره خر بود، کفاره اش یک گاو است.

6- اگر شکار شترمرغ باشد، کفاره اش یک شتر است.

7- اگر شکار آهو بود، کفاره اش یک گوسفند است.

8- اگر شکار حیوان های سه گانه مذکور باشد و در محدوده حرم صورت گیرد، کفاره هر یک دو برابر می شود.

9- اگر شخص مرتکب خطایی شود که موجب کفاره می گردد، چنانچه خطا در احرام حج باشد، قربانی آن در «منا» و اگر در احرام عمره خطا صورت گیرد، قربانی آن در مکه باید انجام شود.

10- شکارکننده دانا به مساله و جاهل یکسان است ولی اگر عمدا شکار کند، هم کفاره دارد هم گناه کرده، در صورت غیرعمد گناهی ندارد.

11- اگر به شخص آزاد کفاره تعلق گیرد، خودش باید آن را بدهد و اگر برده بود، صاحبش بدهد.

12- اگر صغیر خطا کرد، کفاره ندارد، بر عهده خطاکار کبیر کفاره واجب است.

13- اگر خطاکار توبه کند، مجازات آخرت ندارد. اگر اصرار بر خطا کند، مجازات آخرت هم دارد.»

بعد از آن، امام از وی سؤالی می کند که یحیی بن اکثم نمی تواند پاسخ دهد. زمانی که امام علیه السلام خود جواب می دهد، خلیفه بر می خیزد و این گونه سخن می گوید: وای بر حال شما! افراد این خانواده در فضیلت بر همه خلق برتری دارند و کمی سن و سال از فضایل آنان کم نمی کند. آیا نمی دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خویش را به اسلام با دعوت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام آغاز کرد. با این که او ده ساله بود، اسلام او را پذیرفت ... رسول خدا بیعت حسن و حسین را پذیرفت با این که کمتر از شش سال داشتند در حالی که بیعت کودکان را نمی پذیرفت ... .(24)

در هر صورت بعد از آن که دختر خلیفه به عقد امام جواد علیه السلام درآمد و مدتی نیز آنان نزد خلیفه ماندند، امام از مامون رخصت خواست و به سوی حج بیت الله الحرام رفت و از آن جا نیز راهی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله شد و تا سال 218 ه .ق. که مامون مرد، در همان جا ماندگار شد(25)و به تربیت خاندان و شاگردان خود همت گماشت.

دوران معتصم

پنجشنبه هفدهم رجب یا شعبان 218 ه . ق. با مرگ مامون، برادرش معتصم، تاج خلافت را بر سر گذاشت.(26)و پس از ثبات نسبی حکومتش سراغ امام جواد را گرفت. وی به محمد بن عبدالملک زیات - که وزیر معتصم در مدینه بود. - نوشت: ابوجعفر را همراه ام فضل از جانب من دعوت کن و با احترام به بغداد بفرست. او نیز نامه را به علی بن یقطین داد و او را مامور تجهیز امام علیه السلام ساخت(27)و به این ترتیب امام علیه السلام آخرین سفر خویش را پیش روی دید.

اسماعیل بن مهران می گوید: «در اولین سفری که امام جواد از مدینه خارج می شد، گفتم: ای مولای من، قربانت گردم، من برای شما نگرانم! تکلیف ما چیست و امام بعد از تو کیست؟ امام لبخندی زد و فرمود:

«لیس حیث ظننت فی هذه السنة; آنچه گمان داری در این سال نیست.»

اما در سفر دوم که راهی بغداد بود، همین مطلب را گفتم.

امام در پاسخ آن قدر گریه کرد که اشک چشمانش، محاسنش را خیس کرد و فرمود: این سفر خطرناکی است و امامت بعد از من بر عهده فرزندم علی است » .(28)

آری این بار نیز در ظاهر امام را با اکرام و تجلیل وارد شهر کردند و در نزدیکی کاخ، در مکانی تحت نظر گرفتند. در این دوره نیز علم امام علیه السلام همه، حتی خلیفه را تحت تاثیر قرار داده بود. از این جهت خواسته یا ناخواسته تبلیغات عملی مناسبی به نفع امام علیه السلام صورت گرفته بود. چنان که نگرانی از این جایگاه رفیع اجتماعی امام را بعدها در سخنان ابی داود می خوانیم. به هر صورت خلیفه جدید نیز مانند مامون در جلسات علمی خود از نظرات امام سود می برد و این امر چون همیشه با غلبه نظرات امام همراه بود، موجب کینه هایی نیز علیه حضرت می شد.

عیاشی در تفسیر خود از زرقان روایت می کند: «ابن ابی داود از مجلس معتصم غمگین به خانه اش آمد. از او دلیل غصه اش را پرسیدم. گفت: امروز از فرزند رضا علیه السلام در مجلس خلیفه چیزی صادر شد که موجب رسوایی ما شد. زیرا که دزدی را نزد خلیفه آوردند. خلیفه دستور داد دست او را قطع کنند. از من پرسید که از کجا قطع شود؟ گفتم: از بند کف. جمعی هم با من هم نظر شدند و بعضی گفتند از مرفق. هر کدام هم دلیلی آوردیم. خلیفه رو به ابن رضا علیه السلام کرد و گفت: تو چه می گویی؟ گفت: حاضران گفتند. خلیفه پاسخ داد: مرا با گفته ایشان کاری نیست. تو چه می گویی؟ بالاخره بعد از سوگند خلیفه، او پاسخ داد: باید چهار انگشت او را قطع کنند و کف او را برای عبادت باقی بگذارند. دلایلی هم آورد که ما نتوانستیم جواب دهیم. بر من حالتی عارض شد که گویا قیامت برپا شده است و آرزو کردم کاش بیست سال قبل مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم.

ابن ابی داود سه روز بعد نزد خلیفه رفت و گفت: خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل روی داد، مناسب دولت خلیفه نبود. زیرا که خلیفه در مساله ای که بر او مشکل بود، علمای عصر را خواست و در حضور وزرا، نویسندگان، امرا و اکابر، نظرشان را پرسید. در چنین مجلسی از مردی که نصف اهل عالم او را امام، و خلیفه را غاصب حق او می دانند و او را اهل خلافت می دانند، سؤال کرد و نظرش را بر فتوای همه علما ترجیح داد. این در مبان مردم منتشر شد و حجتی برای شیعیان شد.

در این هنگام بود که وسوسه های ابن ابی داود با کینه های عمیق بنی عباس که در دل تک تک خلفای جور علیه امامان مظلوم بود، پیوند خورد و خلیفه عباسی را در تصمیم خود مبنی بر کشتن امام، مصمم ترساخت. لذا با شنیدن این سخنان، رنگ صورتش سرخ شد و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه گردانیدی بر امری که غافل بودم. در پی این واقعه بود که یکی از نویسندگان خود را خواست و دستور داد: امام را به خانه اش دعوت کند و در غذایش زهر بریزد. او نیز چنین کرد.

امام چون هرگز در مجالس چنین مردانی حاضر نمی شد، با اصرار زیاد حاضر شد و لقمه ای از غذای زهرآلود خورد. وقتی اثر زهر را در گلوی خود یافت، برخاست. آن ملعون اصرار کرد ولی امام فرمود: با کاری که تو کردی، به نفع تو نیست که در خانه ات بمانم و به این ترتیب حضرت به منزلش برگشت و در تمام آن روز و شب رنجور بود تا آن که به شهادت رسید» .(29)

قطب راوندی می نویسد: «حضرت امام محمدتقی در عصر آن شب که به شهادت رسید،

فرمود: من امشب از دنیا خواهم رفت و فرمود: ما اهل بیت هرگاه خدا دنیا را برایمان نخواهد، ما را به جوار رحمت خود می برد» .(30)

پیرامون نحوه شهادت امام نظرات دیگری نیز در کتب مختلف وجود دارد مانند:

1- اخباری که دلالت دارند، ام فضل حضرت را به شهادت رساند. معتصم چون می دانست ام فضل از امام جواد صاحب فرزندی نشده و دل خوشی از وی ندارد، او را تحریک کرد و او با انگور حضرت را مسموم و شهید کرد.(31)

2- اخباری نیز گویای این مطلب هستند که معتصم شربت زهرآلودی را به وسیله اشناس فرمانده ارتش خود به امام علیه السلام خوراند و هرچند امام علیه السلام نخورد، او اصرار و اجبار کرد و سرانجام حضرت را مسموم کرد.(32)

3- ابن بابویه و ... نیز معتقدند که واثق بالله (بعد از معتصم) او را شهید کرد.(33)

علی النقی بر بالین

پدر در کتاب بصائر الدرجات به نقل از شخصی که همواره همراه امام علی النقی علیه السلام بود می نویسد: «وقتی که امام جواد در بغداد بود، روزی نزد امام علی النقی علیه السلام در مدینه نشسته بودیم. حضرت کودک بود و لوحی در پیش داشت و آن را می خواند. ناگاه تغییری در حال او ظاهر شد. برخاست و داخل خانه شد و ما ناگهان صدای شیون شنیدیم که از خانه بر می خیزد.

بعد از ساعتی امام نقی علیه السلام بیرون آمد. از سبب اوضاع به وجود آمده پرسیدیم، فرمود: در این ساعت پدر بزرگوارم از دار فانی رحلت کرد. گفتم: یابن رسول الله! از کجا دانستید؟

فرمود: از اجلال و تعظیم حق تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این ندیده بودم، فهمیدم پدرم شهید شده و امامت به من منتقل شده است. پس از مدتی خبر رسید که امام جواد شهید شده است » .(34)

در اخبار دیگر است که امام علی النقی علیه السلام با طی الارض به بغداد آمد و پدر را غسل داد. کفن کرد و به مدینه برگشت.(35)

پی نوشت ها:

× - جلاء العیون، ص 962، بعضی نیز 7 سال گفته اند. کشف الغمه، ج 3، ص 155 و 7 سال و 4 ماه و 2 روز می داند. دلایل الامامه، ص 394.

×× - بحارالانوار، ج 50، ص 1. اما طبری 25 سال و سه ماه و 20 روز می نویسد، دلایل الامامة، ص 395.

1) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 425 و جلاءالعیون، ص 960.

2) کشف الغمه، ج 3، صص 134 و 137 و 155. دعایی که از صاحب الزمان نقل شده، دهم رجب می داند. مصباح المتهجد، ص 741 (اللهم انی اسالک بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب ... .)

3) اصول کافی، ج 1، ص 492; ارشاد، ج 2، ص 259. وی اهل نوبه بود. به وی مرضیه هم می گفتند و از اهل بیت ماریه مادر ابراهیم، فرزند رسول خدا بود. مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 411. کنیه او «ام حسن » بود. بحارالانوار، ج 50، ص 7.

4) جلاء العیون، ص 959.

5) اعلام الوری، ص 345; مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 410 و بحارالانوار، ج 1، ص 321.

6) عیون المعجزات، ص 108.

7) سیرة الائمة الاثنی عشر، ج 2، ص 444 و کشف الغمه، ج 3، صص 215 و 216.

8) دلائل الامامة، ص 349; الامام الجواد من المهد الی اللحد، ص 44.

9) الامام الجواد من المهد الی اللحد، ص 330 و بحارالانوار، ج 50، ص 103 و تفسیر عیاشی، ج 1، ص 132.

10) اعلام الوری، ص 350.

11) کشف الغمه، ج 3، ص 156 و خرایج، ج 2، ص 666.

12) اصول کافی، ج 1، ص 486 و ارشاد مفید (یک جلدی)، ص 304.

13) بحارالانوار، ج 50، ص 100 و دلایل الامامة، ص 389.

14) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 415.

15) بحارالانوار، ج 50، ص 92 و مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص 433.

16) جلاء العیون، ص 962.

17) تاریخ شیعه، علامه محمدحسین مظفر، ترجمه دکتر سید محمد باقر حجتی، ص 120.

18) الامام علی بن موسی الرضا، دخیل، ص 97.

19) توجه به این تحلیل ضروری است و متاسفانه عموم نویسندگان تحلیلی در خور ارائه نداده اند و گویی امام آلت دست خلفا بوده که هر طور بخواهند با او رفتار کنند. زمانی برای تطهیر حکومت خود سود برند و زمانی آن ها را از میان بردارند و امامان نیز فقط وسیله ای برای آنان باشند.

20) زندگانی امام محمدتقی، صادقی اردستانی، ص 87.

21) بحارالانوار، ج 50، ص 94و رجال کشی، ص 560.

22) الحیاة السیاسیة للامام الرضا، ص 378.

23) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 179.

24) اختصاص، صص 96 و 98 و بحارالانوار، ج 50، صص 75- 77.

25) در این باره که امام در چه سالی به مدینه بازگشت مطلبی یافت نشد.

26) بحارالانوار، ج 50، ص 16 و تاریخ الامم و الملوک، ج 5، جزء 10، ص 304.

27) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 384 و بحارالانوار، ج 50، ص 8.

28) بحارالانوار، ج 50، ص 118.

29) تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319.

30) بحارالانوار، ج 50، ص 2.

31) بحارالانوار، ج 50، ص 17 و دلائل الامامه، ص 395 و عیون المعجزات، ص 117.

32) همان، ص 8.

33) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 411.

34) بصائر الدرجات، ص 467.

35) جلاء العیون، ص 970.